

گفت و گو با رکورددار ارسال پیامک

به مناسبت سالروز تاسیس روزنامه به سراغ یکی از افرادی رفتیم که جدا از سابقه طولانی در پیامک دادن آن هم بیش از ۱۰۰ بار، سن و سالش هم از سابقه طولانی در مخاطب بودن روزنامه حکایت دارد.



عکس تزئینی است

گوش شنوایی نیست

علی جوادی هستم ۵۸ ساله از مشهد و از کودکی با روزنامه خراسان آشنا شدم و بیش از ۵۰ سال است که مخاطب صفحه‌های ۲ و ۳ روزنامه و همچنین قسمت پرونده ضمیمه زندگی سلام هستم. بیشتر طرفدار مطالب علمی هستم که در زمینه ستاره‌ها و فضا است. اتفاقاً همین امروز صبح هم در ذهنم به مرور روستاهایی که در این صفحه کار شده بود، پرداختم. در کل من از روزنامه راضی هستم و بیشتر پیامکی هم که ارسال می‌کنم درباره مسائل اقتصادی و البته کمبود آب است که سعی می‌کنم مطالبی را که به نظرم مفید است بفرستم تا شاید گوش شنوایی پیدا شود که البته نه در دولت نه در مردم وجود ندارد. در آخر این را هم بگویم که من چند سالی حتی به طور دائم روزنامه را می‌خواندم اما الان روزنامه به سختی پیدا می‌شود و پیش می‌آید که حتی هفته‌ای یک یا دو بار بیشتر نتوانم روزنامه بخوانم. امیدوارم شرایط به حالت قبل برگردد.

مخاطبی ذره بین به دست



آقای «بیک‌پور»، ۷۰ ساله، مهندس بازنشسته راه‌وساختمان و از خواننده‌های عبوری خراسان است. اگر از جلوی ساختمان روزنامه رد شده باشید، حتماً ویتترین چسبیده به دیوار را دیده‌اید که هر روز، عده‌ای جلویش می‌ایستند و صفحات روزنامه را از پشت شیشه می‌خوانند. من اسم‌شان را گذاشته‌ام خواننده‌های عبوری. آقای بیک‌پور هم جزو این گروه است که هر روز تقریباً سر ساعت مشخصی با ذره‌بینش جلوی ویتترین حاضر می‌شود و همکارها از دیدار دایمی‌اش دلگرم می‌شوند. یک‌روز که کمتر از همیشه دیر کرده‌ام و برای رسیدن عجله ندارم، صبر می‌کنم آقای بیک‌پور از خواندن، فارغ شود تا با هم گپ بزنیم.

*هر روز دیدن شما برای من و همکارانم خیلی جالب است. ترجیح می‌دهید روزنامه را توی ویتترین بخوانید؟

خواندن روزنامه از پشت این شیشه هم مطلع شدن از اخبار است، هم بهانه‌ای برای بیرون آمدن از خانه و حرف زدن با مردم. این‌جا بعضی وقت‌ها با بقیه خواننده‌ها بحثی پیش می‌آید و اطلاعات آدم بالا می‌رود. بچه‌ها و نوه‌ها زیاد اهل روزنامه نیستند و سرشان بیشتر توی گوشی است. وقت‌هایی که با هم حرف می‌زنیم، از اظهارنظرهای من تعجب می‌کنند و می‌پرسند شما که توی فضای مجازی نیستی، این چیزها را از کجا می‌دانی.

*کدام صفحه را بیشتر می‌خوانید؟

همه صفحه‌ها را نگاه می‌کنم البته بیشتر خط ۸۴ را [منظور، تیرهاست] اما صفحه سیاسی را دقیق‌تر می‌خوانم. یک ستون دارد که خط فکری‌های مختلف را جمع‌آوری می‌کند چون دلم می‌خواهد یک‌طرفه قضاوت نکنم و از افکار و نظرات متضاد سردر بیآورم، از آن ستون خوشم می‌آید. البته گاهی آشپزی‌ها را هم می‌خوانم چون دستور غذاهای سالم و مقوی دارد، صفحه تسلیت و ترحیم را هم می‌خوانم چون به سن‌وسالم نزدیک است.

*ذره‌بین توی دست‌تان را مخصوص روزنامه خواندن می‌آورید؟

بله، چشم‌هایم به دلیل تصادف، خیلی ضعیف شده است به طوری که عینک کمکی به بهتر شدن دیدم نمی‌کند. ذره‌بین، نوشته‌ها را بزرگ می‌کند، لازم نیست برای دیدن به عضله چشمم فشار بیاورم و در این یک‌ربع، بیست دقیقه‌ای که این‌جا می‌ایستم، کارم را راه می‌اندازد.

*نقد و نظری درباره خراسان دارید؟

خراسان، روزنامه شهر ماست و جامعه شرق کشور را پوشش می‌دهد؛ از این نظر خوب و مفید است اما خب باید قدری انتقادی‌تر بنویسد. مثلاً ستون حرف مردم، فقط حرف عده خاصی است. انگار صلاح نمی‌دانند نظر همه را منتقل کنند. این اشکال همه‌جا هست. ما فکر می‌کنیم حق با تحصیل کرده‌های امثال خودمان است، عده دیگری می‌گویند فقط مردم کف خیابان حق دارند اما روزنامه باید معجونی از همه قشرها را در نظر بگیرد.

روی موتور خوابم برد!

شب برای خیلی‌ها نقطه پایان کار است اما برای توزیع کننده‌های روزنامه تازه از این ساعت، کار شروع می‌شود. «غلامحسین اکرمی» یکی از توزیع کننده‌های روزنامه خراسان است که شش سال پیش بازنشسته شده است. ۵۴ ساله است و حدود ۱۹ سال از عمرش را مشغول توزیع روزنامه خراسان بوده و بعد از آن را در انبار فعالیت کرده است. او خاطره‌های تلخ و شیرینی از روزهای کار دارد و با این که کار سختی داشته، باز دل‌تنگ قسمت توزیع و همکارانش است.

دور دور کاری در نیمه شب!

اکرمی از اواخر سال ۶۷ به روزنامه خراسان آمده است. آن سال‌ها برف‌های سنگین زمستان، کار را برای او و همکارانش در قسمت توزیع سخت می‌کرده است. او می‌گوید: «همه دوران کاری‌ام خاطره بود. آن زمان برف‌های سنگینی می‌آمد و موتورمان دودزا و دوزمانه بود. توزیع روزنامه در زمستان از نیمه شب شروع می‌شد. ساعتی که برای توزیع به خیابان می‌رفتیم یک خودرو در خیابان نبود. اگر هم می‌آمد شیشه را پایین می‌دادند، یک متلک بارم می‌کردند و می‌رفتند. فکر می‌کردند از روی دلخوشی آدم‌دور دور دور کنیم. بعضی وقت‌ها برای توزیع باید موتور را اول کوچه می‌گذاشتیم و روزنامه را دستم می‌گرفتم و با چکمه در برف سنگین راه می‌افزادم تا به خانه مشترکین برسم. از طرفی مجبور بودم چند لایه لباس گرم بپوشم و طوری بود که وقتی روزنامه آخر را تحویل می‌دادم به خاطر فعالیت زیاد و لباس‌های گرم، چکمه‌ام خیس عرق می‌شد.»

۱۰ مرتبه زمین خوردن برای توزیع روزنامه!

«کار ما از ساعت ۱۲ شب شروع می‌شد. معمولاً تا ساعت ۲:۳۰ طول می‌کشید تا چاپ روزنامه تمام شود. تازه اگر خوش‌شانس بودیم و دستگاه‌ها درست کار می‌کردند.» این حرف‌های غلامحسین اکرمی است. او می‌گوید: «آن زمان دستگاه‌های چاپ هم مثل الان پیشرفته نبود، ممکن بود چهار نسخه چاپ و بعد رول کاغذ را پاره کند. وقتی این اتفاق می‌افتاد زنده‌یاد رجبی و زنده‌یاد خسروجردی می‌رفتند زیر دستگاه تا تعمیرش کنند و راهش ببندازند. بعضی وقت‌ها که برف سنگین بود ساعت ۴ صبح کارمان را شروع می‌کردیم و ممکن بود توزیع روزنامه تا ۵ عصر هم تمام نشود. ۱۰ مرتبه زمین می‌خوردیم تا بتوانیم ۱۰ نسخه روزنامه را توزیع کنیم. این طور مواقع دیگر به خانه بر نمی‌گشتیم و مستقیم می‌آمدیم روزنامه تا کمی استراحت کنیم و توزیع بعدی را شروع کنیم.»

خستگی توزیع و خوابیدن روی موتور!

خاطرات آقای اکرمی به روزهای سخت زمستانی ختم نمی‌شود. او با مرور خاطراتش می‌گوید: «یک بار روز سختی برای توزیع داشتم. خستگی کار از تنم در نرفته بود و فردای آن روز در بولوار قرنی به سمت روزنامه در حال حرکت بودم که روی موتور خوابم بردم و به جدول خوردم. یکی از ساکنان محله از شدت صدای برخورد من و موتور به زمین بیرون آمد و خودش را به من رساند. من را بلند کرد و موتورم را به خانه‌اش برد. به همکارانم در روزنامه زنگ زد و منتظر شد تا حالم بهتر شود. یک بار دیگر در بولوار سیدی بایک ژبان تصادف کردم و وقتی چشم باز کردم دیدم روی تخت بیمارستان امدادی هستم. موتورم تعریفی نداشت و یک پیچ گواشی خیلی بزرگ داشتم تا برف‌های لای گلگیر را تمیز کنم اما ۲۰ متر جلوتر همین آتش و کاسه بود.»